



### ۱۹۸

ایتنو نمی خوام!

بهداد بعد از جاب جلد ناراحت بود که چرا از آن عکس‌هایی که خودش دوستشان داشت، استفاده نکرده‌ایم. بعضی وقت‌ها از این اتفاق‌ها می‌افتد. ستاره‌ها عکس‌هایی را دوست دارند که خیلی مناسب جلد نیستند؛ مثلا بهداد این عکس بغلی را دوست داشت که خیلی صورتش در آن قابل تشخیص نبود. دوست محمدی هم مجبور شدند عکس‌ها را داخل جلد کار کنند.



### ۱۶۵

این وردنه فتوشاپی!

به خیلی از سوز‌ها نمان رویمان نمی‌شود بگوییم می‌خواهیم روی جلد چه بلایی سرشان بیاید. بعضی وقت‌ها به خود دوست محمدی می‌گوییم که اوتوها را نشانمان بدهد و توجیه‌شان کند. آن‌ها تا نفعی هم همین‌طور بود. دستکش پو کس را خودش دستش کرد اما وردنه را بعداً با فتوشاپ دادیم دستش. زیر چشمش را هم با فتوشاپ سیاه‌گر دیم.



جلد مجله، و پترین آن است. محمدرضا دوست محمدی سعی کرده همیشه این و پترین درست و حسابی باشد. این هم حکایت جلد‌های بامزه یک سال گذشته به روایت او

# زیر پوست جلد

نسیم مرعشی

### ۱۲۳

این عکس منه؟!!

این کت و شلوار سفیدی که می‌بینید مال آقای حداد عادل است. تیر هم مال پدر خانم عبداللهیان است. برای پیدا کردن خون رفتیم دار و خانه پابین و مقداری پر مینوم خریدیم. بعد هم چون ترسیدیم که اگر کت و شلوار را خراب کنیم آقای حداد دعوی‌ایمان کند، در نتیجه دارو را ریختیم روی یک پارچه سفید و محمدرضا مونتاژش کرد روی کت و شلوار. کت و شلوار هم تن کوروش جوان بود.



### ۱۸۲

عجلدی که نشد

بعضی از جلد‌ها خودمان خیلی حال می‌کنیم؛ مثلا همین جلد ریسمان باز آن قدر خوب بود که تصمیم بر این شد که مجله را با ۴ صفحه جلد دربیایم اما نشد. خیلی از این جلد‌ها را که دوست داریم، بعداً در صفحه‌ها کار می‌کنیم تا دلمان نسوزد.



### ۱۸۰

بدن تکه پاره

در آوردن فقط امیرو برای این جلد ۵-۴ ساعت طول کشیده. چون هیچ عکس تمام قد با کیفیتی از امیرو در فیلم نبود، محمدرضا مجبور شد با پیوند اعضا یک امیرو بسازد. مشکل اصلی هم پیدا کردن یک پسر تپل یا امیرو بود؛ آن هم مایو مامان دوز، نه از این جدیده‌های رنگی. سر امیرو مال خودش است اما شکمش مال یک عکس است؛ دست و پایش هم همین‌طور.



### ۱۷۲

کمر بند و کش، ماچرا را لوداد

با همه این ترفندهایی که زدن‌ها خیلی‌ها فهمیدند که این کسی که سرو ته توی مثلث گیر افتاده، رشید پور نیست. کله رشید پور سوار شده روی بدن احسان ناظم بگایی؛ البته فکر نکنید او را چیه‌اش کر ده‌اند (هر چند که می‌خواستند این کار را بکنند اما نشد)؛ چون همه خون‌های بدنش ظرف ۳۰ ثانیه می‌آمد توی سرش و رو به موت قرار می‌گرفت. دوست محمدی هم پریش یک مثلث فرضی درست کرد و از او عکاسی کردند. بعداً جاب، طر‌ف‌های رشید پور رنگ زدند و گفتند اینکه رشید پور نیست از کمر بند و کشش فهمیدند؛ «این کمر بند را افقش به قیمت ۵۰۰ تومان خریداند. کش‌ها هم یک چیزی توی همین مایه‌هاست. رشید پور که این‌طوری لباس نمی‌پوشد».



### ۱۶۷

حتی تایم هم نمی توانست!

روزی که قطبی آمد مجله، نمی‌دانید با چه سرعتی دویدیم و ۱۲ تا جلدی را که از او زده بودیم، پرنت گرفتیم، قاب کردیم و تقدیم کردیم به امیراتور. باید بودید و قیافه‌اش را می‌دیدید؛ آن قدر ذوق کرد که کلی به‌مان حال داد و گفت: «حتی تایم هم نمی‌تونه همچین جلدی بزنه!».



### ۱۵۸

انگشتتو بکن تو دماغت

برای عکاسی جلد از خمسه، دوست محمدی و عکاس رفته بودند خانه‌اش. هیچ کدام باورش نمی‌شد که خمسه یک دختر کوچولوی ۶ ماهه داشته باشد! داشت و به خاطر اینکه این دختر کوچولو خواب بود، به عوامل گفته بود که بروند در حیاط عکاسی کنند. خوبی خمسه این بود که هر بزی که بچه‌ها می‌خواستند بدون هیچ مشکلی می‌گرفت و تازه خودش هم پیشنهادهای جالب می‌داد. وسط کار از خاطرات عکاسی‌های دیگرش تعریف می‌کرد و خلاصه شب خوبی شده بود. آخرش که می‌خواستند بر گردند به خمسه گفتند که بایستد روی پله. او گفته: «همیشه عکاس‌ها می‌آیند و کلی عکس می‌گیرند، آخرش می‌گویند حالا تو یک عکس انگشتتو بکن تو دماغت. بعد همین‌را می‌اندازند و جلد!».



### ۱۸۷

با تیرها چه کنیم؟

این جلد حرف و حدیث زیاد داشت؛ یکی‌اش این بود که فقط سر عکس‌های شهاب حسینی است؛ آن هم در حالتی که چشم‌هایش بسته بود. دوست محمدی، هم چشم‌هایش را باز کرده و هم با عکاسی از امین‌علی‌نیا (مسئول بخش تصویرسازی) برایش یک بدن ساخته. حالت این جلد چند بار هم عوض شد؛ مثلا تیرها از قلب حسینی در آمدند و توی دست‌هایش قرار گرفتند؛ رنگ لباسش هم از زرد تبدیل شد به سبز.



برای ۱۶۹، ۴ آدم مختلف با هم ترکیب شدند که پاکدل فقط یکی از آنها بود

### پاکدل که کچل نبود!

این خود مهدی پاکدل نیست؛ یک آش شله قلمکار از اوست. اصلا پاکدل کچل نبوده که اگر برایتان سؤال پیش آمده که پس این کیست، باید بدانید که کله مال رامید جوان است که صورتش شده مهدی پاکدل و تن و بدنش هم مال ایمان جلیلی و محمدرضا دوست محمدی است. حالا هر کی توانست بین این چند نفر حداقل شباهتی پیدا کند به ما هم بگوید.

